پژوهش‌های فلسفی

سال ۱۰/ شماره ۱۸/ بهار و تابستان ۱۳۹۵

شانس اخلاقی از نظر برنارد ویلیامز*

زهرا خزاعی**

دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه قم (نویسنده مسئول)

فاطمه تمدن

دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم

چکیده

شانس اخلاقی از جمله بحث‌های مهم در فرااخلاق است که به دلیل تعارض با اصل کنترل، ارزیابی، قضاوت و مسئولیت اخلاقی ما را به چالش می‌کشد. برنارد ویلیامز اولین کسی است که واژه شانس اخلاقی را به کار می‌برد و به انگیزه نشان‌دادن معانی متناقض این دو کلمه، به طور مدون و جدّی‌تر از گذشتگان خود به شرح و تبیین آن می‌پردازد. ویلیامز با دیدگاه کانت و پیروانش و شهودات معمول ما درباره اخلاقیات، مبنی بر اینکه اخلاقیات مصون از شانس است و برخلاف سایر ارزش‌ها، برای تمام انسان‌ها قابل دسترسی است، مخالفت می‌کند. به باور او، اگر ارزش اخلاقی برای همگان قابل دسترسی باشد علاوه بر مصونیت از شانس، باید متعالی نیز باشد. وی بر اساس سه مفهوم توجیه، تأسف و تأثیر تأملات و تصمیمات پیشینی فاعل در عمل، ضمن مثالهایی نشان می‌دهد اخلاقیات دو شرط مذکور را ندارد. تامس نیگل با معرفی شانس اخلاقی در چهار نوع نتیجه، محیطی، سازنده و علّی، شانس اخلاقی ویلیامز را از نوع شانس اخلاقی نتیجه می‌داند و به نقد آن می‌پردازد. این مقاله پس از تعریف معنا و اقسام شانس اخلاقی به تبیین و نقد دیدگاه ویلیامز می‌پردازد. انتقادات نیگل و دیگران نشان می‌دهد که هر چند عده‌ای از آنان با دیدگاه او هم‌سو هستند اما با موفقیت او در اثبات این موضوع مخالف می‌باشند. در نهایت به نظر می‌رسد عدم توانایی ویلیامز در بیان و اثبات دیدگاهش نه تنها از اهمیت موضوع نکاسته است بلکه ایده های قویتری توسط تامس نیگل را در این رابطه شکل داده است.

واژگان کلیدی: شانس اخلاقی، برنارد ویلیامز، شانس معرفتی، شانس، اخلاق.

* تاریخ وصول: ۹۳/۶/۱۵ تأیید نهایی:۹۴/۳/۵

** E-mail: z.khazaei@gmail.com

۱-مقدمه

به رغم آنکه شانس و امور خارج از کنترل، در زندگی بشر اموری انکارناپذیرند اما شانس از جمله پدیده‌هایی است که با اصل کنترل انسان بر اعمالش متعارض می‌باشد؛ به این معنا که هر کجا شانس حضور داشته باشد در آنجا عدم کنترل انسان ثابت می‌شود و بالعکس. تعارض شانس با اصل کنترل، از آن جهت که از اصول مبنایی اخلاق تلقی می‌شود، می‌تواند بنیان اخلاق را سست کند. چنانکه قضا و قدر(fate)، علم پیشینی خداوند، قدرت و اراده مطلق او و جبری بودن جهان فیزیکی به دلیل تعارض با اصل کنترل نیز می‌توانند پایه‌های اخلاق را متزلزل کنند. شانس اخلاقی (moral luck)، به طور خاص، موضوعاتی مانند ارزیابی اخلاقی (moral assessment or moral evaluation)، مسئولیت اخلاقی (moral responsibility)، قضاوت اخلاقی (moral judgement) و شأن اخلاقی (moral standing) را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد.

ارزیابی اخلاقی به این معناست که ببینیم ویژگی‌های شخصیتی و قصد و انگیزه‌های یک فاعل یا عمل او به لحاظ اخلاقی خوب است یا بد(Speaks,2009:1) و منظور از مسئولیت اخلاقی این است که فرد در قبال عملی که انجام می‌دهد یا قصد و انگیزه و ویژگی‌های شخصیتی‌ای که دارد پاسخگو باشد و در واقع به خاطر اینها، او را مورد تحسین یا تقبیح قرار دهیم(Eshleman, 2009; A.Beach, 2012:77-79; Wallace, 1996:6 and 218)

اما حکم و قضاوت اخلاقی در دو مرحله معنا پیدا می‌کند: یکبار قبل از عمل و دیگر بار بعد از آن. قضاوت‌های اخلاقی قبل از عمل، در زمان تصمیم‌گیری و بر اساس بهترین اطلاعات موجود در مورد اخلاقی بودن عمل و آینده آن ساخته می‌شوند. این احکام درباره این است که فرد باید چه چیزی انجام دهد یا ندهد و آیا آنچه برای عمل قصد کرده خوب است یا بد. قضاوت بعد از عمل، حکم و یا داوری ما یا خود فاعل، درباره خوب یا بد بودن رفتاری است که انجام شده است و در حال حاضر، این قسم دوم مربوط به بحث ما می‌شود(A.Burns,2014).

در نهایت فرد به واسطه ارزیابی‌هایی که درباره اعمال، انگیزه‌ها و ویژگی‌های شخصیتی‌اش می‌شود از شأن و مقامی برخوردار می‌شود که دیگران از آن به عنوان یک فرد خوب یا بد یاد - می‌کنند(Latus, 2001).

به طور شهودی زمانی ما می‌توانیم یک فرد و عمل او را به لحاظ اخلاقی ارزیابی کنیم، مسئول بدانیم، در مورد او داوری کنیم و در نهایت شأن اخلاقی او را به عنوان یک فرد خوب یا

بد معین کنیم که ویژگی‌های شخصیتی و اعمالش تحت کنترلش شکل گرفته باشند[۱]. بنابراین، هرچند این عناوین متعددند اما دایره بحث آنها بسیار به هم نزدیک است و حول یک اصل اساسی در اخلاق شکل گرفته‌اند که آن عبارت است از: اصل کنترل. اهمیت این اصل در فلسفه اخلاق به حدی است که برخی زیر سؤال بردن آن را معادل با از هم گسستگی اخلاق می‌دانند به این دلیل که این اصل را مبنای اخلاق و باعث معنابخشی به آن در نظر می‌گیرند (Driver, 2012: 1; Speaks, 2009: 1; A. Beach, 2012: 77-79; A. Burns, 2014).

به رغم اهمیتی که اصل کنترل در چهار مقوله ارزیابی، مسئولیت، قضاوت و داوری و شأن اخلاقی فاعل دارد در مقابل، شانس اخلاقی، از تأثیر عوامل خارج از کنترل فاعل در ارزیابی و دیگر مقولات صحبت می‌کند. عواملی که می‌توان صرفاً تحت عنوان شانس، آن را تفسیر کرد.

از سویی شهودات ما درستی ارزیابی اخلاقی را مشروط به این می‌دانند که امور تأثیرگذار در این ارزیابی، در کنترل فرد باشد. از سوی دیگر، تجربه ما نشان می‌دهد برخی از عواملی که بر عمل و شخصیت فاعل تأثیر می‌گذارند خارج از کنترل او هستند. با این وجود، ما درزندگی روزمره از ارزیابی دست برنمی‌داریم و بدون توجه به دخالت این عوامل به ارزیابی‌های خود ادامه می‌دهیم. در اینجا، اگر براصل کنترل باقی بمانیم بسیاری از ارزیابی‌های اخلاقی ما خدشه‌دار می‌شود چون به تحسین و تقبیح افراد یا عملشان می‌پردازیم و آن‌ها را به عنوان خوب یا بد ارزیابی می‌کنیم، در حالی که، شخصیت و عمل آن‌ها تا حدودی تحت‌تأثیر عواملی خارج از کنترلشان بوده است. از طرف دیگر، در صورتی که ارزیابی ما درباره دو عاملی که یکسان عمل کرده‌اند اما نتایج اعمالشان به دلیل دخالت شانس و امور خارج از کنترل آن‌ها با هم اختلاف دارد متفاوت باشد باید بگوییم که شانس یک عنصر شکل‌دهنده در ارزیابی اخلاقی ماست. بنابراین اصل کنترل، هر چند اعتبار شهودی دارد و برای ردّ آن دلایل بسیار قوی لازم است، اما نمی‌تواند استوار بماند. به دلیل اینکه هم شرط کنترل و هم وجود شانس اخلاقی معقول به نظر می‌رسند مشکل به ماهیت ارزیابی یا قضاوت اخلاقی سرایت پیدا می‌کند که اصل کنترل را مقوم آن بدانیم یا شانس را؟ اگر اصل کنترل مقوم است اختلاف در ارزیابی دو عاملی که به آن اشاره شد را چگونه توجیه کنیم؟ و اگر شانس را مقوم بدانیم این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان اصل کنترل و بنیان اخلاق را رها کرد؟ پس، مشکلی که شانس اخلاقی دامن می‌زند بسیار اساسی است و راه‌حل دقیقی را می‌طلبد. (Enoch and Marmor, 2003:2-4; Mertz Hsieh, 2007:3-5)

ارسطو در اخلاق نیکوماخوس در تقسیم خیرات به درونی و بیرونی، مواردی مانند ثروت، داشتن خانواده خوب و... را جزء خیرات بیرونی می‌داند و بر آن است که آن‌ها خارج از کنترل انسان اما مؤثر در نیل به سعادت او هستند(ارسطو،۱۳۷۷ :۲۷-۲۶). بنابراین مشهور است که ارسطو و پیروانش وجود عنصر شانس در زندگی بشر و تأثیر آن در سعادت وی را می‌پذیرند. اما در مقابل کانت از پذیرش هر گونه دخالت شانس در این مورد امتناع می‌کند، در نتیجه، کانت و طرفداران او به عنوان رویکرد مخالف با شانس اخلاقی در نظر گرفته می‌شوند (Athanassoulis, 2005:19)

واژه «شانس اخلاقی» را نخستین بار برنارد ویلیامز در سال ۱۹۷۶ مطرح می‌کند و به طرفداری از آن می‌پردازد. اقسام آن به طور گسترده‌تر توسط تامس نیگل در چهار نوع شانس نتیجه، سازنده، محیطی و علّی بیان و تبیین می‌شود. سرجی راسل(Sergi Rosell) در مقاله «آیا موردی علیه شانس اخلاقی، موفق هست؟»(Is The Case Against Moral Luck Seccessful?)، دونکن پریچارد (Duncan Pritchard) در مقاله «اخلاق و شانس معرفتی» (Moral and Epistemic Luck)، آندریو لیتوس(Andrew Latus) در مقاله «شانس اخلاقی»، دنیل استیتمن(Danial Statman)در مجموعه مقالات «شانس اخلاقی» و بسیاری افراد دیگر در این زمینه به بحث پرداخته‌اند. به عنوان مثال، راسل در مقاله خود ادعا می‌کند نمی‌توان نمونه‌ای یافت که شانس اخلاقی در آن حضور نداشته باشد و لیتوس با نقد و بررسی دیدگاه‌های نیگل و ویلیامز، نمونه‌هایی از پاسخ‌های موجود در این رابطه را مطرح می‌کند.

در این مقاله، بعد از تعریف شانس اخلاقی و توضیحی کوتاه در مورد اقسام آن، اصل کنترل و تعارض آن با شانس اخلاقی تبیین می‌شود، سپس، دیدگاه ویلیامز مورد بررسی قرار می‌گیرد. وی با شهودات طبیعی ما و دیدگاه کانت و پیروانش در خصوص ایمن بودن اخلاقیات از شانس و عقلانی بودن آن به مخالفت می‌پردازد. مفهوم توجیه عقلانی، پشیمانی و تأثیر تأمل و تصمیمات قبلی فاعل در تحقق موفقیت‌آمیز عمل، شالوده‌های اصلی بحث او را شکل می‌دهند. وی سعی-می‌کند از طریق چند مثال، شانس اخلاقی را توجیه کند بدون آنکه به انواع شانس اخلاقی توجهی داشته باشد[۲]. اما نیگل مثال‌های ویلیامز را در قسمت شانس نتیجه قرار داده است. در نهایت، با بررسی نظرات فلاسفه دیگر درباره دیدگاه ویلیامز مشخص می‌شود که نه تنها فلاسفه مخالف با شانس اخلاقی، بلکه فلاسفه موافق با این موضوع (مانند نیگل) نیز ویلیامز را مورد نقد قرار داده‌اند و انتقاد اصلی آن‌ها مربوط به مثال‌ها، اصول و پایه‌هایی است که او بر اساس آن‌ها دیدگاه خود را در باب شانس اخلاقی استوار می‌کند. به عبارت دیگر، بی‌کفایتی ویلیامز و مثال-

هایش در نمایاندن این موضوع، به طرق مختلف زبانزد فیلسوفان قرار گرفته‌است. به هر حال،ادعای ناکام مانده ویلیامز زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا تامس نیگل در تلاشی دیگر، سعی در احیای مجدد آن کند. آنچه ویلیامز و نیگل مطرح کردند انعکاس شدیدی در جهان غرب به دنبال داشته است و در این رابطه رأی‌های مخالف و موافق داده شده است.

۲-تعریف شانس اخلاقی و اقسام آن:

«شانس...به عناصری مرتبط می‌شود که برای وقوع حادثه ضروری اما خارج از کنترل فاعل می‌باشند.»(Williams, 1976:126)

«شانس خوب یا بد، خوش‌شانسی یا بدشانسی، عبارت از هر آنچه که خارج از کنترل یک فاعل است.»(Rosell, 2007:2)

پس منظور از شانس، آن دسته از عوامل مؤثر در وقوع حادثه است که خارج از کنترل فاعل نیز می‌باشند.

آندریو لیتوس شانس اخلاقی را بدین صورت تعریف می‌کند:«هر زمانی که شانس یک اختلاف اخلاقی [در ارزیابی فاعل یا ما درباره او و عملش] ایجاد کند شانس اخلاقی رخ داده - است.» (Latus, 2001). یعنی در تحقق عملی که یک فرد انجام می‌دهد یا انگیزه‌ها و ویژگی‌های درونی و شخصیتی او، عواملی خارج از کنترلش دخیلند که شانس نامیده می‌شود. زمانی که در ارزیابی اخلاقی او و عملش به این عوامل خارج از کنترل او توجه نکنیم و به گونه-ای او را مورد ارزیابی اخلاقی قرار دهیم که گویا هیچ عاملِ خارج از کنترل فاعل، در آن دخالت نداشته است شانس اخلاقی رخ داده است.

به گفته دنا کی.نیلکین (Dana K.Nelkin): «شانس اخلاقی زمانی اتفاق می‌افتد که یک عامل به درستی موضوع قضاوت و داوری اخلاقی است. در حالی که بخش مهمی از آنچه که فرد در قبال آن ارزیابی شده[اعم از عمل، انگیزه و یا ویژگی‌های شخصیتی او]، تحت‌تأثیر عوامل خارج از کنترل او بوده‌است.» (K.Nelkin, 2013) در اینجا نیز همان مطلب بالا درباره توضیح شانس اخلاقی با عبارات دیگری بیان شده است.

بنابراین زمانی که عوامل خارج از کنترل شخص در ارزیابی اخلاقی فرد یا عملش اثر گذارد شانس اخلاقی رخ می‌دهد.

تامس نیگل (Thomas Nagel) در آثار خود در باب شانس اخلاقی، آن را به چهار قسم تقسیم می‌کند: شانس نتیجه، شانس محیطی، شانس سازنده و شانس علّی (Nagel,1976:140 and 144-146). لازم به ذکر است که اصطلاح شانس اخلاقی«علّی» و «نتیجه» از دنیل استیتمن می‌باشد(Statman,1993:11). اصطلاح شانس اخلاقی «سازنده» از ویلیامز است و خود نیگل نیز اشاره کرده که آن را از او گرفته است (Nagel, 1976:140 and 144; Williams, 1976:116). بنابراین تنها اصطلاح شانس اخلاقی محیطی از خود نیگل می‌باشد. در ذیل به تعریف چهار شانس مذکور می پردازیم:

۱-شانس نتیجه (resultant luck): «شانسی است که در چگونگی رخ دادن امور مؤثر است»(K.Nelkin, 2013; Nagel, 1976:140; Nagel, 1993). یعنی عوامل خارج از کنترل یک فاعل بر نتیجه عمل او اثر می‌گذارند و این نتیجه نیز در ارزیابی اخلاقی مثبت یا منفی در مورد فاعل یا عملش دخالت می‌کند و بنابراین شانس اخلاقی نتیجه رقم می‌خورد.

۲-شانس سازنده (constitutive luck): این نوع شانس در تمایلات، ظرفیت‌ها و فطرتی مطرح است که یک شخص دارد (Athanassoulis, 2005:21;Nagel,1976:144-145;Nagel, 1993). فرض کنید فردی فطرتاً خونسرد است و فرد دیگر فطرتاً عصبی. این دو فرد در مواجه با یک فرد دیوانه به گونه متفاوتی برخورد می‌کنند. شخص خونسرد از کارهای فرد دیوانه عصبانی نمی‌شود و رفتار معقولانه‌ای را نشان می‌دهد اما فرد عصبی ناراحت می‌شود و فرد دیوانه را می‌زند. فطرتاً خونسرد بودن شانس خوب فرد اول و فطرتاً عصبانی بودن شانس بد فرد دوم است و تحت کنترل هیچ یک از این فاعلها نبوده‌است. اما این شانس خوب و بد، ارزیابی اخلاقی مثبت یا منفی درباره او و عملش را سبب شده‌است. به این ترتیب، شانس اخلاقی سازنده شکل می‌گیرد.

۳-شانس محیطی (circumstantial luck): شانس در نوع مشکلات و موقعیت‌هایی است که فرد با آن مواجه‌است(Latus, 2001;Nagel, 1976:145; Nagel, 1993)

یعنی ممکن است اختلاف در نحوه عمل دو فرد مربوط به شرایط محیطی متفاوت آن‌ها باشد. این شرایط محیطی خوب یا بد چیزی است که خارج از کنترل فاعل می‌باشد. چه بسا، شرایط بد، سبب عمل بد فرد و شکل‌گیری ویژگی‌های بد در وی گردد. به طوری که، اگر آن فردی که در شرایط محیطی خوب است نیز در این شرایط بد قرار می‌گرفت همان کاری را انجام‌می‌داد که این فرد انجام‌داد و همان ویژگی‌های درونی را دارا می‌شد که این فرد واجد آن

شده است. بنابراین شرایط محیطی خوب، شانس خوب فرد و شرایط محیطی بد، شانس بد فرد می‌باشند. زمانی که شرایط محیطی در شکل‌گیری ویژگی‌ها و عمل خوب یا بد فاعل ارزیابی اخلاقی خوب و بد در مورد او اثر بگذارد شانس اخلاقی محیطی رخ داده است.

۴-شانس علّی (causal luck): شانس در شرایط پیشینی‌ای است که تعیین‌کننده ویژگی-های درونی یک شخص است(Latus, 2001; Nagel, 1976:146, Nagel, 1993) . این قسم از شانس اخلاقی به ارتباط مشکل شانس اخلاقی و بحث اراده آزاد و جبرگرایی اشاره می-کند. نزاع بین اراده آزاد و جبرگرایی از این قرار است که چگونه در جهانی که همه چیز جبری است و قانون علیت بر آن حاکم است انسان به عنوان جزئی از این جهان می‌تواند مختار و مسئول اعمال خود باشد.در صورت تکذیب جبری بودن جهان نیز مختار بودن انسان اثبات نمی-شود. چون ردّ قانون علیت و جبری بودن جهان، صدفه و اتفاقی بودن آن را در پی دارد و هم جبری بودن جهان و هم اتفاقی بودن آن، هر دو به یک اندازه به عـوامل خارج از کنترل فاعل اما مؤثر در زندگی او اشاره‌دارند، بنابراین، هر دو به طور مساوی نافی اختیار و مـسئولیت او هستند(K.Nelkin, 2013). بحث بین اراده آزاد و جبرگرایی بسیار گسترده‌است و باید در جای خود بحث شود. به نظر می‌رسد همان‌گونه که لیتوس در مقاله خود به نام «شانس اخلاقی» اشاره کرده است این قسم از شانس اخلاقی یک نوع اضافی است، چون می‌توان آن را جمع بین شانس محیطی و سازنده دانست(Latus, 2001).

موضوع ما، بررسی دیدگاه ویلیامز است. وی مقاله شانس اخلاقی خود را با شانس سازنده آغاز اما صریحاً اعلام می‌کند که موضوع اصلی او این نیست(Williams, 1976: 116). او در ادامه مثال‌هایی را ذکر می‌کند تا نشان دهد اخلاقیات، عقلانی و مصون از شانس نیستند. از نظر نیگل این مثال‌ها مواردی از شانس نتیجه هستند. وی در ذیل این قسم از شانس به بیان و نقد آن‌ها پرداخته‌است و نشان می‌دهد اگر چه این مثال‌ها در این قسم قرار می‌گیرد اما نمونه درستی از این نوع شانس نمی‌باشد و فقط اشاراتی در این زمینه دارد. نیگل برای شانس نتیجه سه حالت قائل شده‌است. به منظور اینکه ببینیم وی مثال‌های ویلیامز را ذیل کدام حالت‌ها قرار - می‌دهد آن‌ها را توضیح می‌دهیم:

۱- بررسی نتایج یک عمل از سوی دو فاعلی که قصد یکسانی داشته اند: دو عامل با قصد و انگیزه یکسانی عمل می‌کنند اما نتیجه عمل به خاطر دخالت عاملی خارج از کنترل آن‌ها متفاوت می‌شود. برای مثال، دو فرد قصد کشتن فردی را دارند. فرد اول، عمل قصد شده را با موفقیت

انجام می‌دهد اما فرد دوم به دلیل مثلاً پرواز یک پرنده در مسیر تیر (یا هر دلیل دیگر خارج از کنترل فاعل) ناکام می‌ماند و تیر از مسیر هدف منحرف می‌شود. ما معمولاً فرداول را به لحاظ اخلاقی، بیشتر از فرد دوم سرزنش می‌کنیم چون او برخلاف فرد دوم مرتکب قتل شده‌است. اما عاملی که موجب سرزنش متفاوت درباره این دو فرد می‌شود (یعنی پرواز یک پرنده)خارج از کنترل آن‌ها و سبب اختلاف در نتایج اعمال و ارزیابی اخلاقی درباره آن‌ها می‌شود. بنابراین شانس اخلاقی نتیجه روی می‌دهد(K.Nelkin,2013; Nagel, 1976:141)[۳].

۲-تصمیم‌گیری و عمل بر اساس تردید: گاهی اوقات انسان‌ها در زندگی خود با تردید و دودلی تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند چون نمی‌توانند نتیجه را به طور قطع پیش‌بینی کنند و نتیجه کاملاً تحت کنترل آن‌ها روی نمی‌دهد. اما این نتیجه غیرارادی در ارزیابی اخلاقی فرد و عملش اثر می‌گذارد و نوع دیگری از شانس اخلاقی نتیجه رخ می‌دهد. برای مثال، فرد یا گروهی را در نظر بگیرید که علیه یک رژیم ستمگر انقلاب می‌کنند، اگر موفق نشوند این عمل آن‌ها صرفاً سبب خونریزی‌های زیاد و سرزنش آن‌ها می‌شود. اما اگر به برکنار کردن آن رژیم موفق شوند نتیجه، مفید خواهد بود و همه آن‌ها را تحسین می‌کنند. نیگل مثال گوگین ویلیامز را در ذیل این حالت قرار می‌دهد و نقد می‌کند(K.Nelkin, 2013; Nagel,1976:141-142).

۳- بررسی نتایج یک عمل از سوی دو فاعل غافل و بی دقت(یعنی بدون قصد): فرض کنید دو راننده شراب می‌خورند و مشغول رانندگی می‌شوند. راننده اول به دلیل دویدن یک عابر پیاده در مسیر او، تصادف می‌کند و منجر به کشتن عابر می‌شود اما راننده دوم به سلامت به منزل می‌رسد. «دویدن عابر» خارج از کنترل رانندگان بوده‌است اما تنها راننده اول قاتل شمرده شده و به خاطر این قتل غیرارادی، سرزنش و مجازات می‌شود. بنابراین نوع دیگری از شانس اخلاقی نتیجه رخ می‌دهد. نیگل مثال راننده کامیون ویلیامز را در این قسمت بیان و نقد - می‌کند(Ibid: 140-141).

طرفداران نظریه شانس اخلاقی بر آن‌آند که هر چند ما معتقدیم منصفانه نیست یک عاملِ خارج از کنترل در ارزیابی فرد و رفتارش مؤثر باشد اما عملاً در مواردی از این نوع، به لحاظ اخلاقی، فرد اول را بیشتر از فرد دوم سرزنش می‌کنیم. حال ببینیم ادعای اصل کنترل که با شانس اخلاقی در تعارض است چیست.

۳-اصل کنترل:

در متون فلسفی بررسی شده مرتبط با شانس اخلاقی، درباره اصل کنترل توضیح چندانی به چشم نمی‌خورداما با توجه به مباحث آن‌ها به نظر می‌رسد منظورشان از اصل کنترل همان اختیار یا اراده آزاد است. در منابع مربوط به اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی، معمولاً دو مؤلفه یا شرط را در تعریف اراده آزادمطرح می‌کنند: ۱-اصل کنترل نهایی۲-امکان‌های بدیل. منظور از کنترل آن است که مبدأ عمل در خود فاعل باشد یعنی فرد آغاز کننده و تصمیم گیرنده عملش باشد و منظور از نهایی آن است که فرد تحت هیچ اجبار درونی و بیرونی نباشد. کارلوس جی.مویه این شرط را «کنترل نهایی» (J.Moya, 2006:1 and 76-77) و رابرت کین آن را «مسئولیت نهایی» می‌نامد(Kane, 2007:14). اما مراد از امکان‌های بدیل، توانایی بر انجام‌دادن یا ندادن یک عمل در یک موقعیت خاص می‌باشد (J.Moya, 2006:1; Kane, 2007:14). به عنوان مثال، ارسطو دو شرط را برای عمل اختیاری در نظر می‌گیرد: ۱-مبدأ عمل در خود فاعل باشد. ۲-فاعل نسبت به عمل خود آگاهی داشته باشد. شرط اول اشاره به همان کنترل نهایی دارد. اما شرط دوم می‌تواند دو وجه داشته باشد: آگاهی فرد نسبت به اینکه چه عملی را انجام می‌دهد و آگاهی او در مورد اینکه آیا آنچه انجام می‌دهد درست است یا خیر. به نظر می‌رسد که ارسطو هر دو مورد را مدّنظر داشته‌است (ارسطو،۱۳۷۷: ۷۹).

کارلوس جِی. مویه در تعریف اراده آزاد می‌گوید:«منظور از داشتن اراده آزاد این است که عاملان می‌توانند مبدأ اولیه و خالق بعضی از اعمالشان باشند و به جای آنچه انجام داده‌اند می‌توانستند عمل دیگری را جایگزین کنند» (J.Moya, 2006:1).

ما به طور شهودی نیز معتقدیم که عامل باید از طریق اراده خود، رفتارش را کنترل کند. همانطور که می‌بینیم در این دیدگاه‌ها در ضمن تعریف اختیار مؤلفه‌های آگاهی و توانایی (اعم از توانایی روحی و جسمی) نیز لحاظ شده‌است.

به نظر می‌رسد اگر ثابت کنیم فردی در انجام‌دادن عملش از کنترل نهایی برخوردار بوده است به خودی خود نمایانگر وجود امکان‌های بدیل نیز در او خواهد بود. چون تصور فردی که مبدأ عمل در خود اوست و تحت هیچ اجبار درونی یا بیرونی نمی‌باشد فی‌نفسه توانایی او در انجام‌دادن یا ندادن آن عمل را تصدیق می‌کند. اما می‌توان فردی را تصور کرد که توانایی انجام-دادن عمل بدیل را داشته باشد اما این توانایی تحت‌تأثیر اجبار درونی یا بیرونی کنترل شود و فاعل در آن هیچ نقشی نداشته باشد. بنابراین رابطه این دو مؤلفه اختیار با یکدیگر طبق نسب

اربع در منطق، رابطه عام و خاص مطلق است. به نظر می‌رسد از این مطالب می‌توان چنین استفاده کرد که داشتن کنترل نهایی که به عنوان اولین شرط اختیار بیان شد می‌تواند معادل با خود اختیار باشد. پس منظور از اصل کنترل همان اختیار است.

هر چند در مورد مؤلفه‌های اختیار و حد و حدود آن‌ها اختلاف هست اما در اصل مختار بودن انسان تردید کمی وجود دارد و برای ردّ آن دلایل بسیار محکمی لازم است. افراد زیادی در حوزه اراده آزاد و اختیار کار کرده‌اند از جمله: هری فرانکفورت (Hary Frankfort)، جان مارتین فیشر (John Mortin Fischer)، رابرت کین (Robert Kane)، درک پیری بوم (Derk Perebom) و ...، که پرداختن به آن‌ها خارج از بحث ماست.

با توجه به این مطالب، به طور شهودی ارزیابی اخلاقی یک عامل و عملش زمانی منصفانه است که اعمال و رفتارهایش تحت کنترل او باشد. از این اصل کنترل نتیجه می‌شود:

«دو عامل نباید به لحاظ اخلاقی به طور متفاوت ارزیابی شوند اگر تنها اختلاف بین آن‌ها ناشی از عوامل خارج از کنترل آن‌ها باشد.» (Speaks, 2009: 2; Rosell, 2007:1-2)

اما آشکار است که این نتیجه با آنچه شانس اخلاقی بیان می‌کند در تعارض می‌باشد و نقطه بروز مشکل در ارزیابی‌های اخلاقی ماست. تا اینجا، مطالب کلی درباره این موضوع را مطرح کردیم. حال به بررسی دیدگاه برنارد ویلیامز (Bernard Williams) و نحوه موضع‌گیری او در این زمینه می‌پردازیم.

٤-برنارد ویلیامز و مثال گوگین:

گوگین (Gauguin) هنرمند خلّاقی است که فکر می‌کند اگر مکان زندگی‌اش را به سمت تاهیتی ترک کند بهتر بتواند استعداد نقاشی‌اش را شکوفا کند. چون آنجا منظره‌های زیباتری دارد که با نقاشی آن‌ها می‌تواند هنرمند محبوب و بزرگی بشود. اما این کار مستلزم آن است که او از خانواده‌اش جدا شود. او توانایی‌هایش را کاملاً بررسی کرده و فکر می‌کند که در پرتو این تغییر زندگی می‌تواند به آرزویش برسد. به این ترتیب زندگی دیگر را انتخاب می‌کند (Williams, 1982: 22-23).آیا تصمیم گوگین بر ترک خانواده‌اش تصمیم درستی است؟ چه عاملی عمل او را توجیه می‌کند؟ چه عاملی ممکن است موجب پشیمانی او شود؟

مثال بالا، مهمترین مثال ویلیامز است که به همراه مثال‌های دیگر پیرامون سه مفهوم توجیه عقتلانی، پشیمانی و دیدگاهی که معتقد است عوامل توجیه کننده یک عمتل صرفاً

در مراحل تأمل و تصـمیم‌گیری و انتـخاب (یعنی قبل از وقوع نتیجه و بدون توجه به موفقیـت-آمیز بودن یا نبـودن آن)قرار می‌گیرد در مـقاله خود به نام «شانـس اخـلاقی» مطترح می‌کند و بر اسـاس این مثـال‌ها، سـؤالات، اشـکالات خـود در بـاب آنـها و دیـدگاهش درباره شانتس اختلاقـی را به تصویر می‌کشد. وی در این مقاله عقاید دو گروه را مورد خـطاب و نقـد قرار می-دهـد: شـهودات و عقاید ما و دیـدگاه کانت و پیروانـش درباره اخـلاقیات، مبنی بر ایتنکه اخلاقی عمل کردن، عقلانی عمل‌کردن است و اخلاقیات مصون از شانس می‌باشد (Williams, 1976:115-116;Jacobs, 2002:59-61;Driver, 2012:4).

پیروان کانت و اکثر ما بر این باوریم که هرچند شرایط زندگی انسان‌ها و نحوه آموزش و پرورش آن‌ها با هم مختلف است، اما ارزش اخلاقی چیزی نیست که به این شرایط وابسته باشد.این نوع ارزش، برخلاف سایر ارزش‌ها و صرف‌نظر از نابرابری‌های موجود در زندگی انسان-ها، برای تمام انسان‌ها و به عبارت دیگر عاملان عاقل قابل دسترسی‌است.اخلاقیات محصول اراده مطلق و قابل ارزیابی هستند. اما آنچه محصول شرایط جبری زندگی و شانس است نمی-تواند موضوع شایسته‌ای برای ارزیابی اخلاقی باشد. این مطلب می‌تواند مایه آرامش انسان شود که تحت هر شـرایطی یک زنـدگی موفق اخـلاقی برای همگان قابل کسـب است. به این ترتیـب، تصور شـانس در اینـجا تصوری کاملاً متـناقض است(Ibid). ویلیامـز در بعضـی از آثار خود مطـرح کرده است که اعـتقاد پیـروان کانـت به مفاهـیم ذیل ارتبـاط پیدا می‌کـند و بر آن-ها اثـر می‌گـذارد: اخـلاقیات، عقلانیت، توجیه و ارزش متـعالی و نهایی. اتصال این مفاهیـم به یکدیگـر بیانگر آن است که عواملی که عمل یک فرد را موجه می‌سازند نمی‌توانند تحـت‌تأثیر شانس باشند (Williams,1982:21-22; Williams a,1993:35-36).

اما ویلیامز با این تفکرات مخالف و بر آن است که اخلاقیات مصون از شانس نیست. از نظر او، حتی اگر ارزش اخلاقی ایمن از شانس باشد صرف این ویژگی نمی‌تواند آن را از سایر ارزش‌ها و چیزها ممتاز کند بلکه باید نوعی اهمیت ویژه داشته و متعالی(supreme) نیز باشد. منظور او از متعالی بودن ارزش اخلاقی این است که دغدغه و دل‌نگرانی بیشتر و اصلی یک فرد این باشد که مطابق آن رفتار کند. به علاوه، نه تنها فرد ایمن بودن اخلاق از شانس را درک کند بلکه از طریق اخلاق، ایمن بودن خود را از شانس نیز دریابد (ویلیامز معتقداست پیروان کانت به سختی می‌توانند چنین درکی را نشان دهند). به نظر او، ارزش اخلاقی در متعالی بودن باید مثل جوهر اسپینوزا (Spinoza's substance) باشد. اسپینوزا قائل به یک جوهر (خدا) بود و کل این عالم را جلوه و تجلی آن جوهر می‌دانست(کاپلستون، ۱۳۸۰: ۲۷۵-۲۷۱). گویا ارزش اخلاقی هم باید

چنان در وجود انسان‌ها اساسی باشد که تمام اعمال و رفتارشان، آن ارزش را متجلی سازند. در این معنا، ارزش اخلاقی مطلق و بدون قید و شرط است و در همه در یک زمان حضور دارد(مثل ذات پروردگار) (Andre,2006:202; Williams,1976:116 and 133). در نتیجه، نه تنها ارزش اخلاقی مصون از شانس است بلکه به واسطه آن، انسان در بخشی از زندگی-اش(زندگی اخلاقی)، از شانس در امان است. پس، به منظور اینکه ارزش اخلاقی در میان سایر ارزش‌ها ممتاز باشد باید هر دو این ویژگی‌ها را داشته باشد: ۱-مصون از شانس باشد. ۲-متعالی باشد. در نتیجه، شکست در کسب ارزش‌های اخلاقی باید موجب پشیـمانی اساسی‌تر و بیشتر در فاعل شود. چون ارزش‌های اخلاقی دارای اهمیت ویژه‌ای در زندگی انسان شدند. به علاوه، از آنجایی که هر عامل عاقل، عامل اخلاقی است عقل حکم می‌کند او باید بیشترین و اصلی‌ترین پشیمانی را (در امور اخلاقی) در مقابل اعمالی داشته باشد که در کنترلش بوده است. بنابراین هر چند زندگی یک عامل عاقل تحت تأثیر شانس است اما در امور اخلاقی، در ارزیابی‌های اساسی درباره خودش(self-assessment) (به عنوان یک عامل عاقل) شانس دخالتی ندارد (Williams,2006:195; Williams a,1993:36; Williams,1976:116 and 133; Williams b,1993:256)

ویلیامز با تبیین سه مفهوم و اشکالات موجود در آن تلاش می‌کند تا نشان دهد ما نمی‌توانیم به دو ویژگی مصونیت از شانس و متعالی بودن برای ارزش اخلاقی نائل شویم و بنابراین تصورات ما درباره اخلاقیات ویران می‌شود. این سه مفهوم عبارتند از: توجیه عقلانی، پشیمانی و دیدگاهی که معتقد است عواملی که یک عمل را توجیه می‌کند صرفاً باید در مراحل تأمل و تصمیم‌گیری و انتخاب جستجو کرد (retrospective) (Williams, 1976:117). در ادامه این مباحث روشن‌تر خواهد شد.

٤-١-توجیه به چه معناست؟

مفهوم توجیه (justification) و عقلانیت (rationality) بیان می‌کند که فاعل در زمان انتخاب و تصمیم‌گیری باید بررسی کند آیا کار درستی را انتخاب می‌کند یا خیر.به طور خاص، دریافتن توجیه اخلاقی برای یک عمل نیز وضع به همین منوال است. برای نظریه‌پرداز اخلاقی، زمانی یک عمل به لحاظ اخلاقی ارزش دارد که آن انتخاب و عمل در چارچوب قواعد اخلاقی باشد. او در بررسی ارزش اخلاقی اعمال سعی می‌کند طبق قاعده‌ای که به نتیجه عمل توجه ندارد و تنها آگاهی فاعل نسبت به عملش و مراحل تصمیم‌گیری وی را مورد ارزیابی قرار -

می‌دهد آن انتخاب و عمل را توجیه کند(Ibid:119). حال ببینیم ویلیامز چگونه این مطالب را با مثال گوگین تطبیق می‌دهد. چه چیزی عامل توجیه یا عدم توجیه عمل گوگین است؟

گوگین از طرفی نگران خانواده‌اش است و از طرف دیگر، با بررسی استعداد و توانایی‌هایش برآن است که در پرتو این تغییر زندگی، نقاش بزرگی می‌شود. او زندگی دیگر را انتخاب می‌کند. با این انتخاب به‌نظر می‌رسد تنها چیزی که می‌تواند عمل او را توجیه کند «موفقیت او در انجام دادن این پروژه» است. ویلیامز می‌گوید:«ماهیت این مورد به‌گونه‌ای است که نمی‌توان پیش‌بینی کرد که آیا او موفق می‌شود یا نه ... . من می‌خواهم کشف و تأیید کنم که در چنین موقعیتی ممکن است تنها چیزی که انتخابش را توجیه می‌کند فی‌نفسه موفقیت باشد. اگر او شکست-بخورد_..._او چیز بدی انجام‌داده، نه فقط به این معنا که مبتذل است، بلکه بدین معنا که وی کار بد را در شرایطی انجام داده است که هیچ مبنایی برای توجیه عملش ندارد در حالیکه اگر موفق شود مبنایی برای آن تفکر و عمل دارد. این مفهوم توجیه، ...، چیزی نیست که، اگر او موفق شود ضرورتاً می‌تواند خود را برای دیگران توجیه کند. [در مقابلِ] عیب‌جویی‌های دیگران، او هرگز پاسخی برای درست بودن عملش که مورد قبول آن‌ها باشد... ندارد؛ اما اگر او شکست - بخورد، او حتی هیچ چیزی برای گفتن ندارد.» (Williams, 1982:23-24)

بنابراین ویلیامز سه نکته را در اینجا بیان می‌کند:

۱-«یک نتیجه موفقیت‌آمیز»، توجیه این عمل گوگین است.

۲-از نظر ویلیامز کار گوگین خطاست خواه موفق بشود یا نشود و اگر موفق بشود باز نمی-تواند خود را برای همه توجیه کند. موفقیت که توجیه عمل گوگین است تنها نمایانگر بامبنا یا بی‌مبنا بودن تفکر و عمل خطای او است و تأثیری در درستی آن ندارد. در نتیجه، هم در صورت شکست و هم موفقیت او نمی‌تواند خود را برای همه توجیه کند و پاسخی برای درست بودن عملش ندارد اما در صورت موفقیت در مقابل سرزنش‌های دیگران به خاطر خطا بودن کارش چیزی برای گفتن دارد در حالی که در اثر عدم موفقیت هیچ چیزی برای گفتن در برابر آن‌ها ندارد.

۳-از نظر ویلیامز، گوگین نمی‌تواند قبل از وقوع نتیجه عملش، با تفکر خود به طور قطع پیش‌بینی کند که موفق می‌شود یا خیر. در حالیکه نتیجه موفقیت‌آمیز، باعث توجیه عملش هست و طبق آنچه ما در باب توجیه عقلانی بیان کردیم باید توجیه عمل در مراحل قبل از وقوع نتیجه عمل به دست آید. یعنی گوگین باید قبل از رخ‌دادن نتیجه عمل بداند آیا نتیجه، موفقیت‌آمیز

هست یا خیر. اما نمی‌تواند بداند، چون هر چند گوگین استعداد و توانایی‌های درونی خود را کاملاً بررسی کرده و معتقد است اگر به تاهیتی برود نقاش بزرگی می‌شود اما صرفا ین مطلب کافی نیست تا او را قادر سازد که تشخیص دهد و پیش‌بینی کند حتماً نتیجه چه‌خواهد شد و فقط می-تواندااحتمال دهد چه خواهد شد.

از نظر ویلیامز نکته دیگر و بااهمیت‌تر، معنای «شکست» در پروژه گوگین می‌باشد. او می-گوید: «آنچه اشتباه پروژه گوگین را نشان می‌دهد فقط این نیست که پروژه شکست بخورد بلکه او باید شکست بخورد.»(Williams a, 1993:39-40; Williams, 1982:25)

قبل از اینکه وارد توضیح اصل مطلب و مقصود ویلیامز از شکست گوگین شویم به نظر می-رسد تذکر نکته‌ای خالی از لطف نباشد و آن معنای «اشتباه» در این عبارت ویلیامز است. ما قبلاً گفتیم از نظر ویلیامز انتخاب گوگین به خاطر ترک خانواده‌اش خطا است، منظور از «اشتباه» در اینجا این است که بررسی‌کنیم آیا گوگین با انجام‌دادن این کار خطا به نتیجه مورد انتظارش که خودش(گوگین) معتقد است می‌رسد، نائل می‌شود یا خیر. یعنی تأملات و پیش‌بینی‌های فاعل در خصوص اینکه نتیجه چه خواهد شد درست است یا نادرست. ویلیامز قبلاً گفت گوگین نمی‌تواند نتیجه را قبل از وقوع آن به طور قطعی تشخیص دهد، در اینجا سعی می‌کند با بررسی معنای شکست، علت این ادعای خود را واضحتر سازد و دخالت شانس را نشان دهد.

از نظر ویلیامز، موفقیت توجیه عمل گوگین است اما هر نوع شکستی معادل شکست گوگین و عدم توجیه او نیست. ویلیامز گفت آنچه اشتباه پروژه گوگین را نشان می‌دهد فقط این نیست که پروژه شکست بخورد بلکه او یعنی گوگین باید شکست بخورد، پس او بین شکست پروژه و شکست گوگین تفاوت می‌گذارد. حال این سؤال پیش می‌آید که از نظر ویلیامز چه زمانی پروژه شکست می‌خورد؟ چه زمانی گوگین اشتباه کرده است و شکست می‌خورد،یعنی چه زمانی مشخص می‌شود که گوگین برخلاف تصور خود، استعداد و توانایی اینکه یک نقاش بزرگ بشود را ندارد؟ مقصود او از این تمایز بین شکست پروژه و شکست گوگین چیست؟

ویلیامز آشکار می‌کند که هر چند انتخاب گوگین ارادی است و او با آگاهی از توانایی‌های خود و ارزیابی آن‌ها انتظار نتیجه‌ای موفقیت‌آمیز را دارد و موفقیت، توجیه عمل اوست اما نتیجه مذکور تحت‌تأثیر عامل شانس (که خارج از کنترل اوست) می‌باشد. به علاوه، تمایز بین شکست گوگین و شکست پروژه نشان می‌دهد موفقیت و توجیه گوگین در حالی که به طرقی موضوع شانس است اما معادل این نیست که به طور مساوی موضوع همه انواع شانس است. وی معتقد-

است در تحقق موفقیت و توجیه گوگین حضور دو شانس درونی(intrinsic luck) و شانس خارجی(extrinsic luck) ضروری است.اما عدم‌شانس درونی هم به معنای عدم توجیه و شکست گوگین به عنوان یک نقاش و هم شکست پروژه است و عدم‌شانس خارجی تنها به معنای شکست پروژه است و در شکست گوگین و توجیه او تأثیری ندارد. بنابراین تمایز بین دو شکست، علت و نحوه شکست پروژه را مشخص می‌کند که در نهایت تعیین‌کننده توجیه یا عدم توجیه گوگین می‌باشد(Williams, 1976:120-121).

ظاهر نام این دو نوع شانس کمی مبهم و ممکن است ما را در فهم مقصود ویلیامز از آن به خطا بیندازد. توجه کنید همانطور که قبلاً دانستیم واژه شانس به عاملی خارج از کنترل فاعل اشاره دارد، بنابراین هر دو نوع شانس حاکی از چنین عاملی هستند. اما آنچه ممکن است ما را به اشتباه بیندازد واژه‌های درونی و خارجی است. منظور از شانس درونی، عاملی خارج از کنترل فاعل اما در درون او و منظور از شانس خارجی، عاملی خارج از کنترل فاعل که خارج از او نیز می‌باشد نیست. یعنی در نامگذاری این دو نوع شانس به درونی و خارجی، درون و خارج فاعل مدّنظر نبوده‌است بلکه مقصود، درون و بیرون پروژه است.از نظر ویلیامز نتیجه هر عمل یا پروژه-ای تحت‌تأثیر وقایعی هم در درون پروژه و هم و در خارج پروژه است که هر دو دسته این وقایع، خارج از کنترل فاعلند. عدم‌شانس درونی نشان می‌دهد که علت شکست مربوط به عوامل (وقایع)غیراختیاری درون پروژه است و به همین دلیل به معنای شکست فاعل و عدم توجیه او می‌باشد اما عدم شانس خارجی، علت شکست را به عوامل غیراختیاری بیرون از پروژه ارجاع می-دهد و بنابراین به معنای عدم توجیه و شکست فاعل نمی‌باشد(Ibid: 120-122).

پس، منظور از شانس خارجی، یعنی عدم وجود عامل یا عواملی غیراختیاری در خارج از پروژه است که مانع از انجام پروژه و به پایان رساندن آن شود یا به عبارت دیگر، وقایع خارج از پروژه به گونه‌ای رخ دهند که مانع از تحقق پروژه نشوند. صدمه دیدن گوگین در مسیر راه و اعمال و خودداری‌های دیگران از جمله همان وقایع خارج از پروژه و اختیار فاعل هستند که بر روی نتیجه پروژه مؤثر و مانع از انجام آن می‌شوند. به این ترتیب نشاندهنده عدم شانس خارجی هستند. عدم‌شانس خارجی، تنها نمایانگر شکست پروژه و عدم‌انجام آن است و رویدادهای خارجی مذکور نشان نمی‌دهد که آیا بررسی‌های گوگین در مورد توانایی‌هایش و مکان مورد نظرش و اعتقاد او براینکه از این طریق نقاش بزرگی می‌شود اشتباه بوده است یا خیر. وی به دلیل صدمه دیدن به طور کلی نتوانسته‌است پروژه‌اش را انجام دهد تا مشخص شود به آرزویش می‌رسد یا خیر. به علاوه، هرچند صدمه دیدن گوگین به عدم موفقیت و عدم توجیه او می‌انجامد اما توجیه

نشدن او نیز خارجی است، یعنـی عـدم شانـس خارجـی نه او را موجـه می‌سازد نه ناموجه (Williams, 1982:25-26; Williams a, 1993: 40-41).

منظور از شانس درونی یعنی حضور عامل یا عواملی خارج از کنترل فاعل اما در درون پروژه که در تحقق نتیجه مورد انتظار فاعل دخالت دارد. یا به عبارت دیگر، مانعی که نشان دهنده اشتباه بودن تأملات و بررسی‌های فاعل در مورد نتیجه عمـلش و ضعف او به عنوان یک نقاش باشد پیـش نیاید. شانـس درونی به این سؤال پاسخ می‌دهـد که آیا گوگیـن استـعداد اینکه نقاش بزرگی بشود را دارد و مربوط به تأمـلاتی که منجر به تصمیم شده‌اند می‌شـود (Williams a, 1993:40). حضور شانس درونی نشان دهنده درستی تأملات و بررسی‌های فاعل در خصوص نتیجه و عدم‌حضور آن نمایانگر نادرستی آن‌هاست. به همین دلیل، ویلیامز می‌گوید عدم شانس درونی هم به شکست پروژه و هم به شکست گوگین و عدم توجیه او منجر می‌شود.

حال که مقصود ویلیامز از دو نوع شانس مذکور مشخص شد باید به نکته مهم دیگر او در مورد شانس درونی بپردازیم. او صریحاً می‌گوید که همیشه این‌طور نیست که شانس درونی همانند مثال گوگین در درون فاعل واقع شود بلکه می‌تواند بخشی از آن در خارج از فاعل نیز واقع شود. با اندکی تأمل بر مطلبی که قبلاً به آن اشاره کردیم می‌تواند درک این نکته ویلیامز نیز بر ما آسان شود:۱– در نامگذاری این دو نوع شانس به درونی و خارجی، درون و بیرون پروژه مدّ نظر بوده است نه فاعل، بنابراین قرار گرفتن بخشی از شانس درونی در خارج از فاعل نمی-تواند دور از انتظار باشد. ویلیامز برای روشن شدن این نکته مثال دیگری برای ما بیان می‌کند: آناکارینینا (Anna Karenina) در زندگی‌اش با ورنسکی (Vronsky) معتقد است که اگر کارینین (Karenin) را ترک می‌کردند و در جای دیگری زندگی می‌کردند شرایط زندگیشان بهتر بود. ام این تغییر محل زندگی وابسته به این است که ورنسکی وسایل زیادی را حمل کند و سختی فراوانی متحمل شود. در اینجا به نظر می‌رسد بخشی از شانس درونی در آنا که به عنوان فاعل ماست (چون نظر اوست که اگر در جای دیگری زندگی می‌کردند شرایط بهتری داشتند) و بخشی از آن در ورنسکی که خارج فاعل می‌باشد قرار دارد. اگر آن‌ها در جای دیگری هم زندگی کنند بهبودی در زندگیشان حاصل نشود، این اشاره به عدم حضور آن قسم از شانس درونی که در درون فاعل است دارد. اما ممکن است با این تغییر زندگی، ورنسکی دست به خودکشی بزند، از نظر ویلیامز این عدم همان بخشی از شانس درونی است که در خارج از فاعل است. یعنی آنا

فکر می‌کرد با این تغییر محل زندگی، به شرایط بهتری نائل می‌شوند اما منجر به خودکشی ورنسکی و بدتر شدن وضعیت آن‌ها شد. خودکشی ورنسکی چیزی است که داخل در پروژه است اما خارج از فاعل می‌باشد. بنابراین چون علت شکست درون پروژه است شانس درونی حضور ندارد و این عدم شانس درونی نمایانگر هم شکست پروژه و هم شکست آنا و عدم توجیه اوست. چون با خودکشی ورنسکی(یعنی واقعه‌ای خارج از کنترل فاعل اما در درون پروژه) عکس نتیجه مورد انتظار او رخ داده است. اگر ورنسکی به طور تصادفی توسط شخص دیگری کشته می‌شد این عدم شانس خارجی را نشان می‌داد که تنها به شکست پروژه می‌انجامید نه شکست آنا و عدم توجیه او (Williams, 1976:122; Williams, 1982:26-27).

از نظر ویلیامز نتیجه هر پروژه‌ای در توجیه فاعل آن مؤثر است. در تحقق نتیجه هر پروژه (نه فقط گوگین) دو نوع شانس درونی و خارجی اثرمی‌گذارند. در هر پروژه، شانس درونی به تأملاتی که منجر به تصمیم شده‌اند مربوط می‌شود یعنی وقایعی هستند که در درون پروژه رخ می‌دهند اما خارج از کنترل فاعل می‌باشند. ویلیامز با اعتقاد به این نوع شانس به نظر می‌رسد به نحو بارزی تأملات فاعل در مورد نتیجه را بی‌فایده می‌داند و با برداشت ما از توجیه عقلانی مخالفت می‌کند. به علاوه،بخشی از شانس درونی می‌تواند در درون فاعل و بخشی از آن می-تواند خارج از او واقع شود. عدم شانس درونی، هم شکست پروژه و هم شکست فاعل و عدم-توجیه او را در پی‌دارد. اما شانس خارجی به رویدادهای خارج از پروژه و خارج از کنترل فاعل مربوط می‌شود. عدم شانس خارجی تنها به منزله شکست پروژه است و بر شکست فاعل و توجیه او بی‌تأثیر می‌باشد.

ویلیامز مثال گوگین را واجد دو ویژگی فردی و هنری می‌داند. از آن جهت که فردی است می‌تواند نشان دهد که ادعاهای او در قالب همان تصمیمات و تأملات فردی است و از آن جهت که هنری است چنین می‌نماید که نتایج آن برای دیگران مهم و باارزش است (Williams b, 1993:255). موفقیت گوگین به عنوان یک هنرمند، خیری برای جهانیان در پی خواهد داشت. پس این موفقیت، موفقیت در یک امر معمولی و شخصی نیست. بلکه نتایج آن هم برای خود او و هم برای جهانیان مهم است. گوگین بعد از این انتخاب و عمل و تحقق نتیجه آن (خواه مثبت یا منفی) شخص متفاوتی می‌باشد که نتیجه انتخاب‌های گذشته‌تر خود است.این مسئله که موفقیت گوگین، خیری برای دیگران دارد اهمیت آن را برای خود او دو چندان می‌کند (Statman, 1993:7;Williams, 1976:132-134; Williams a, 1993:52).
در قسمت بعد ویلیامز بیان می‌کند شانس حتی در تأملات یک فاعل نیز نفوذ می‌کند.

٤-۲- شانس معرفتی (epistemic luck):

همانطور که دیدیم ویلیامز بیان کرد که گوگین تا قبل از وقوع نتیجه، صرفاً با تأمل و تفکر خود نمی‌تواند مطمئن باشد که آیا موفق می‌شود یا خیر. ممکن است کسی بگوید چون عمل گوگین به خاطر ترک خانواده‌اش خطاست بنابراین نمی‌تواند نتیجه را پیش‌بینی کند، اما ما در مواردی که کار درستی را انجام می‌دهیم، مطمئن هستیم که نتیجه چه خواهد شد و در نهایت هم مطابق با پیش‌بینی ما رخ می‌دهد. ویلیامز در پاسخ می‌گوید هر چند ممکن است ما مواردی را بیابیم که در آن‌ها هم فاعل در زمان تصمیم‌گیری واقعاً تصمیم درستی را می‌گیرد و هم می‌داند که موفق می‌شوداما علم به درستی یک عمل، چیزی نیست که او را قادر به تشخیص قطعی نتیجه عمل کند مگر در اثر شانس. بنابراین این مطلب کمک به حل مشکلاتی که برای معنای متداول توجیه عقلانی مطرح کردیم نمی‌کند(Williams, 1976:121).

پس طبق نظر ویلیامز، نه تنها گوگین صرفاً با تأمل نمی‌تواند تشخیص‌دهد که حتماً موفق می‌شود یا خیر، بلکه وضعیت هر عامل در هر موردی این چنین است چون علم به درستی عمل نیز نمی‌تواند او را قادر سازد بفهمد نتیجه چه خواهد شد بلکه صرفاً می‌تواند احتمال دهد چه پیش می‌آید(Ibid). چون شانس درونی و خارجی در مسیر وقوع نتیجه عمل دخالت می‌کنند و بر آن اثر بگذارند. توجه کنید که منظور ویلیامز این نیست که حکم فاعل در مورد درستی یا نادرستی عمل تحت‌تأثیر شانس است بلکه پیش‌بینی درست نتیجه عمل و کسب اطمینان در مورد اینکه چه رخ خواهد داد تحت‌تأثیر شانس است. بنابراین از نظر ویلیامز شانس معرفتی عبارت است از اینکه قبل از وقوع نتیجه مطمئن باشیم نتیجه چه خواهد شد. چون ویلیامز، نتیجه عمل و کسب اطمینان در مورد چیستی آن را تحت‌تأثیر شانس دانست نشانی از اعتقاد او به این مسئله است که در هیچ موقعیتی عمل ما کاملاً تحت کنترل و اراده ما نیست. بدیهی است که ویلیامز در اینجا نیز بر بی‌فایده بودن تأملات فاعل در نتیجه عملش صحه می‌گذارد.

٤-۳-ویلیامز و پشیمانی فاعل (agent-regret):

راننده کامیونی در حین رانندگی بدون آنکه مقصر باشد سبب مرگ کودکی می‌شود که ناگهان به جلوی کامیون او دویده‌است. هر چند او به طور ارادی مرتکب این مرگ نشده است (جاهل بوده) و جایگاه او مانند یک ناظر می‌باشد اما احساس پشیمانی او با تأسف یک ناظر متفاوت است. چون او ارتباط ویژه‌ای با این قضیه داشته است و مقصر نبودن او نمی‌تواند این ارتباط خاص را محو کند (Williams a, 1993: 43).

به راستی پشیمانی در اینجا تا چه حدّی قابل قبول است؟ چه تلاش‌هایی برای جبران آنچه رخ داده است می‌توان یا باید انجام داد؟

«چقدر بهتر بود اگر این اتفاق نمی‌افتاد»، تفکری است که ویلیامز آن را سازنده «تأسف» به-طورکلی (regret in general) می‌داند و زمانی می‌تواند در فرد ایجاد شود که او بفهمد ممکن بود واقعه‌ای غیر از آنچه که رخ داده اتفاق افتد. تأسف چند قسم دارد: یک نوع مهم آن، تأسفی است که یک فرد نسبت به اعمال گذشته خود دارد، چون احتمال می‌دهد می‌توانست به نحو دیگری عمل کند. بنابراین همین احتمال موجب تأسف او می‌شود. این تأسف، در حوزه اعمال ارادی فاعل است و ویلیامز آن را «پشیمانی فاعل» می‌نامد. او سه ویژگی برای آن برمی-شمرد: ۱–خود فرد، فاعل و انجام دهنده عمل بوده‌است.۲–دارای احساسات و حالات روحی خاصی است. ۳– امید دارد که جبران کند و این بیان کننده پشیمانی فاعل است.

«تأسف ناظر» نوع دیگر است و مربوط به وضعیت روحیِ فردی می‌باشد که در وقوع یک عمل یا حادثه، فقط نقش یک تماشاگر را داشته است و از آنچه رخ داده متأسف می‌باشد. اما چون مقصر نبوده، ویژگی‌های فاعل پشیمان را نداشته و در نتیجه تأسف او از یک فاعل بسیار کمتر است. پشیمانی فاعلی که ویلیامز آن را توضیح داد مربوط به اعمال ارادی فاعل و بنابراین معقول و منطقی می‌باشد. اما پشیمانی راننده کامیون را جزء کدام مورد باید تلقی کرد. پشیمانی فاعل یا تأسف ناظر؟ ویلیامز بر آن است که این پشیمانی، نه پشیمانی فاعل است (چون عمل او ارادی نبوده)[۴] و نه تأسف ناظر (چون ناراحتی او فراتر از تأسف یک ناظر است و ویژگی‌های پشیمانی فاعل را دارد). پس چرا با وجود اینکه در وقوع این حادثه، جایگاه او بیش از جایگاه یک ناظر نمی‌باشد،اما میزان پشیمانی راننده در حدّ پشیمانی یک فاعل است؟ هر چند عمل او غیر ارادی بوده است، چون او خود را در این حادثه سهیم می‌داند حالات روحی خاص و امید به جبران آن دارد. بدون آن که قبل از وقوع رویداد بتواند کاری انجام دهد و یا بعد از آن قادر به جبرانش باشد. چرا و چطور یک عامل عاقل در اعمال غیرارادی، خود را مجاز می‌بیند که دچار پشیمانی فاعل شود؟(Williams, 1982:28-30)

از نظر ویلیام زدر این مثال غیرارادی همانند مثال گوگین که ارادی بود، شانسِ عامل، عناصر و عواملی را بازگو می‌کند که برای وقوع نتیجه ضروری‌اند اما خارج از کنترل او واقع می‌شوند. نکته مهمی که ویلیامز در اینجا می‌خواهد نشان دهد این است که ما همیشه دو حالت نداریم: فاعل پشیمان و ناظر متأسف، بلکه گاهی اوقات ناظر پشیمان داریم. یعنی فردی که موضع او در

وقوع یک حادثه همانند یک ناظر و به اندازه او بی‌تقصیر بوده است اما در حدّ یک فاعل ارادی، از وقوع آن حادثه پشیمان است و مصداق این مورد همان راننده کامیون است. انکار وجود چنین احساساتی (پشیمانی در این موقعیت‌ها) در زندگی ما کار اشتباهی است. به همان اندازه، وجود این احساسات با تصور ما از عقلانیت و بروز آن‌ها از سوی یک فاعل عاقل سازگار نمی‌باشد. این مورد یکی از مواردی است که نشان می‌دهد اخلاقیاتی که به طور شهودی و نظری، عقلانی می‌پنداریم، در عمل، خلاف آن را ثابت می‌کنیم. به علاوه،این یک دروغ بزرگ است اگر بگوییم ما می‌توانیم خودمان را از جنبه‌های غیر عمد اعمالمان جدا کنیم و هویت و شخصیت خود را به عنوان فاعل حفظ کنیم. ویلیامز می‌گوید تاریخ زندگی فرد به عنوان یک فاعل، مجموعه‌ای از وقایعی است که هر کدام از آن‌ها محصول اراده فرد است اما این اراده تحت‌تأثیر اجبارهای درونی و بیرونی است و یا حتی ممکن است کاملاً شکل‌گرفته از آن اجبارها باشد. یعنی تأثیر اراده فرد در آن وقایع صوری و ظاهری است(Williams, 1976: 125-126).

به علاوه، پشیمانی فاعل در کارهای غیرارادی (مثل راننده کامیون) شامل آرزویی می‌شود که ای کاش آن را انجام نداده بودم. ای کاش دانسته و توانسته بودم چیز دیگری انجام دهم و نتیجه را تغییر می‌دادم. این آرزو، نشانه فاعل پشیمان است. اما در مثال گوگین و آنا، که به طور ارادی عمل می‌کنند تنها در صورتی که دچار شکست درونی شوند آرزو می‌کنند ای کاش چنین عملی را انجام نداده بودند و بنابراین دچار پشیمانی فاعل می‌شوند. پس، پشیمانی فاعل در کارهای ارادیش همیشه به حدی نیست که آرزو کند ای کاش کار دیگری انجام داده بودم بلکه مشروط به موفقیت‌آمیز بودن یا نبودن نتیجه است و طبق نظر ویلیامز این نتیجه منوط به شانس است. پس توجیه عمل گوگین و آنا و پشیمانی آن‌ها یا عدم آن، به موفقیتی که تحت‌تأثیر شانس است وابسته می‌باشد(Williams a, 1993:45).

ویلیامز مورد گوگین را علاوه بر اینکه یک مثال فردی دانست یک مثال هنری نیز دانست از این جهت که می‌تواند خیری برای جهانیان داشته‌باشد. پس او می‌پرسد علاوه بر گوگین، علاقه-مندان به نقاشی‌های او چه زمانی خوشحال می‌شوند و از او تقدیر می‌کنند و چه زمانی ناراحت - می‌شوند؟ وی پاسخ این سؤال را نیز منوط به چگونگی نتیجه می‌داند. یعنی علاقه‌مندان نیز همانند خود گوگین در صورت موفقیت او خوشحال می‌شوند و از او تقدیر می‌کنند و در صورت شکست ناراحت شده و او را سرزنش می‌کنند(Williams,1976:132-134). از این جهت که موفقیت او خیری برای جهانیان دارد، یک نظریه‌پردازاخلاقی هم می‌تواند دلیلی داشته باشد

که از موفقیت گوگین خوشحال شود. اگر گوگین شکست بخورد دچار پشیمانی زیاد (پشیمانی فاعل) می‌شود و ناراحتی و سرزنش دیگران را نیز به دنبال خواهد داشت. در پی این شکست، گوگین سعی می‌کند برای دیگران توضیح دهد که هر کاری که می‌توانسته انجام داده است و این برای یک ناظر اخلاقی مهم است(Williams a, 1993:53; Williams, 1982:38).

٤-٤-نتایج ویلیامز:

در اینجا خلاصه‌ای از آنچه بیان کردیم را مطرح می‌کنیم و مقدمات ویلیامز را در کنار هم قرار می‌دهیم تا نتایج او را بهتر درک کنیم.ویلیامز دو دیدگاه را مورد اعتراض می‌دهد: دیدگاه شهودی ما و نظریات کانت و پیروانش را.این دو، اخلاقیات را اموری عقلانی، مصون از شانس دانسته و معتقدند ارزش اخلاقی برخلاف سایر ارزش‌ها، برای همه عاملان عاقل قابل دسترسی می‌باشد.در مقابل، ویلیامز می‌گوید که اولاً اخلاقیات ایمن از شانس نیست ثانیاً صرف مصونیت از شانس نمی‌تواند ارزش اخلاقی را از سایر ارزش‌ها ممتاز سازد بلکه علاوه بر آن، اخلاق باید اهمیت ویژه داشته و متعالی نیز باشد. وی سعی می‌کند نشان دهد که اخلاقیات دو ویژگی مذکور را ندارد، به علاوه عقلانی و قابل دسترس همگان نیز نمی‌باشد.

همانطور که مشخص شد در مثال گوگین، چیستی نتیجه تا قبل از وقوع آن قابل پیش‌بینی نمی‌باشد، چون تحت‌تأثیر عوامل خارج از کنترل فاعل (شانس درونی و خارجی)نیز هست و این خلاف فرض ما درباره توجیه عقلانی یک عمل و اینکه یک فاعل عاقل چه زمانی دچار پشیمانی خیلی زیاد (فاعل پشیمان)می‌شود است. براساس توجیه عقلانی، عواملی که باعث توجیه یک عمل می‌شود مربوط به زمان تأمل، انتخاب و تصمیم‌گیری در مورد آن است. به علاوه یک فاعل عاقل نباید در اموری که خارج از کنترل او بوده است دچار پشیمانی خیلی زیاد شود. اما مثال گوگین خلاف این مطالب را ثابت کرد[۵]. زیرا نتیجه‌ای که تحت‌تأثیر شانس است در توجیه و میزان پشیمانی او و تقدیر و خوشحالی دیگران یا عدم آن دخالت دارد. بنابراین ابتدا مشخص می‌شود که اخلاقیات مصون از شانس نیست(Williams, 1976:134).

به علاوه، این مسئله که موفقیت گوگین نمی‌تواند همگان را مجاب کند (یعنی نشان‌دهنده این نیست که این عمل، یک عمل کاملاً درست اخلاقی بوده) اما در خوشحالی و عدم پشیمانی گوگین، علاقه‌مندان به نقاشی‌های او و حتی ناظر اخلاقی نیز کاملاً مؤثر است دلیل دیگری بر آن است که اخلاقیات برای همه انسان‌ها متعالی نیست. چون شرط متعالی بودن این بود که زمانی که فرد کاملاً اخلاقی عمل نکرده است بیشتر از هر زمان دیگری پشیمان شود اما در حالی

که موفقیت گوگین به این معنا نیست که کاملاً اخلاقی عمل کرده است، باعث عدم پشیمانی فاعل و خوشحالی و تقدیر دیگران می‌شود و تنها در صورت شکست، به عنوان یک فاعل واقعاً پشیمان محسوب می‌شود و ناراحتی دیگران را نیز برمی‌انگیزاند. گویا در صورت موفقیت برای آن‌ها اهمیتی ندارد که او اخلاقی عمل کرده است یا خیر. اگر دغدغه اصلی او و علاقه‌مندان به نقاشی‌هایش عمل مطابق با اخلاقیات بود چون کار گوگین به خاطر ترک خانواده‌اش خطاست باید در هر دو صورت شکست و پیروزی به خاطر اخلاقی عمل نکردنش دچار پشیمانی بسیار شوند. پس همیشه انسان‌ها برتری را به اخلاق نمی‌دهند. حتی اگر موفقیت، عمل او را به لحاظ اخلاقی تأیید می‌کرد باز متعالی بودن اخلاقیات را اثبات نمی‌کرد چون اخلاقیات مشروط به نتیجه‌ای که تحت تأثیر شانس است می‌شد. حال آنکه ویلیامز می‌گوید آنچه متعالی است نباید مشروط به چیزی باشد. به اعتقاد او، اگر ما اخلاقیات را واقعاً متعالی و مصون از شانس می‌دانیم باید احساسات و اعمال ما نیز مطابق با اعتقادات ما باشد(Williams, 1976:116; 132-134; 1982:37-39).

همچنین هر چند ویلیامز حضور شانس را در مثال ارادی‌ای چون گوگین اثبات کرد و پشیمانی زیاد گوگین از شکستی که تحت‌تأثیر شانس است معقولانه به نظر نمی‌رسد، اما با مثال غیرارادی راننده کامیون به نحو بارزتری غیرعقلانی بودن پشیمانی فاعل را نشان می‌دهد چون کاملاً فاعل بی‌اختیار بوده و در وقوع حادثه چیزی جز شانس او دخیل نبوده است. موجود عاقل در مواقع غیرارادی، فاعل پشیمان نمی‌شود(یعنی دچار پشیمانی در حدّ فاعل مختار نمی‌شود). پس اگر چه ما اخلاقیات را عقلانی می‌پنداریم اما در عمل خلاف آن را ثابت می‌کنیم(Williams a, 1993: 44-45). بنابراین اخلاقیاتی که مصون از شانس، متعالی و عقلانی نیست نمی‌تواند برای همگان نیز قابل دسترسی باشد.

به این ترتیب، او به دلیل حضور شانس در تمام ابعاد زندگی انسان از جمله اخلاق منکر عمل کاملاً ارادی و مسئولیت اخلاقی در انسان می‌شود(Williams, 1976:126) و معتقد است اخلاقیات چنان که ما می‌پنداشتیم برای همه قابل دسترسی نیست. اما به این معنا نیست که او هر گونه نظام اخلاقی را برای انسان نفی می‌کند. بلکه او اخلاقیات موردنظر ما و کانت و پیروانش را که تحت عنوان morality در معنای محدود (in the restricted sense) بیان می‌کند رد و به جای آن ethical در معنای کلی‌تر (in the more general sense) را مناسب می‌داند. مراد او از morality، یک ساختار نظری، مخالف شانس و جزئی از

ethical می‌باشد. در مقابل، ethical ضرورتاً مخالف شانس نمی‌باشد و در اینجا عمل یک فاعل در ارتباط مستقیم با دیگران است و آن‌ها از عمل وی متأثر می‌شوند. بنابراین فاعل باید در عمل کردن مراقبت ویژه‌ای داشته باشد(Williams b, 1993:251-252).

از نظر ویلیامز moralityیک پیش‌فرض دارد: ما از آن جهت که موجودات عقلانی هستیم تاحدی مسئول نتایج عملمان می‌باشیم که متأثر از تأملات و تفکرات ما باشد و اگر اینگونه نباشد و با تفکر بیشتر و بهتر نیز نمی‌توانستیم آن نتایج را تغییر دهیم باید آن را نتایج عاملیت شخص دیگر یا حوادث طبیعی بدانیم. به علاوه، در اینگونه امور سرزنش فاعل از سوی خود و دیگران غیرعقلانی است. زمانی سرزنش به لحاظ عقلانی و اخلاقی درست است که عمل موردنظر تحت اراده و تفکر فاعل باشد. اما ویلیامز ادعا می‌کند چنین عملی نمی‌تواند یافت شود چون شانس در تمام ابعاد زندگی انسان و حتی تمایلات و انگیزه‌های درونی او دخالت دارد و ادعای جاه‌طلبانه morality (یعنی ایمن بودن از شانس) مستلزم یک علم و معرفت کاملی است که برای تمام انسان‌ها قبل از انجام هر عملی قابل دسترس باشد و این نمی‌تواند محقق شود. از نظر ویلیامز مصونیت از شانس در morality به عاملیت عقلانی(rational agency) نفوذ می‌کند. یعنی یک انسان از آن جهت که یک موجود عاقل است و عاقلانه عمل می‌کند باید در همه اعمالش مصون از شانس باشد. در حالیکه، نمی‌توان عملی را چنان خالص و مبرا از دخالت شانس پیدا کرد که تنها به خود فاعل اختصاص داشته و در اثر آن، سرزنش او (از سوی خود او یا دیگران) عاقلانه و منصفانه باشد. چون لازمه این ادعا آن است که فاعل، معرفت وسیع و کاملی نسبت به تمام اعمال خود داشته باشد تا بتواند شرایط لازم و کافی برای اینکه مستحق سرزنش موردنظر morality باشد را بدست آورد. بدیهی است که انسان چنین علمی را ندارد. همچنین وجود احساساتی مانند گوگین در صورت شکست درونی و راننده کامیون در زندگی ما غیر قابل انکار است، به علاوه در محدوده آنچه morality بیان می‌کند قابل توجیه و عقلانی نیست.morality با خطر و ریسکی که دربرگیرنده اشتباه اخلاقی است مانند گوگین، مخالفت می‌کند و بر آن است که یک فرد نباید چنین ریسکی را در نظر بگیرد. اگر فردی آگاهانه اشتباهی را انجام دهد که از یک دیدگاه اخلاقی دیگر بهتر است از نظر morality، این ارزش و اشتباه، ارزش و اشتباه واقعی اخلاقی نیست(Ibid: 256-257).

در نهایت ویلیامز بر آن است که هر چقدر morality را در معنای کلی‌تر و در ارتباط با انسان‌های دیگر بررسی کنیم اشتباهات و اشکالات آن مشخص‌تر می‌شود. بنابراین بهتر است مخالفت با شانس را هم در morality و هم در عاملیت عقلانی کنار گذاریم و ethical در

معنای کلی‌تر را به کار بریم. براساس مفهوم ethical، عمل هر فردی در ارتباط با دیگران می‌تواند در نظر گرفته شود و ضرورتاً با شانس مخـالفت نمی‌کند. بنابراین احـساساتی مانند راننده کامیون و گوگین (در صورت شکست درونی) هرچـند عقلانی نیست اما کامـلاً اخلاقی است (Ibid:257-258; Statman, 1993: 6).

۵-نقد و ارزیابی:

جالب است که هم فلاسفه موافق شانس اخلاقی و هم مخالفین آن، ویلیامز را مورد نقد قرار داده‌اند. مهمترین اشکالی که آن‌ها به طرق مختلف مطرح کرده‌اند این است که صرف‌نظر از درست یا اشتباه بودن دیدگاه شانس اخلاقی (یا به طور خاص، همان شانس نتیجه که نظر نیگل است)، مثال‌های ویلیامز (برخلاف تصور خوداو) نمی‌تواند به درستی نمایانگر شانس اخلاقی باشد و آن را اثبات کند. بنابراین انتقادات، بیشتر به اصول و پایه‌های دیدگاه ویلیامز مربوط می‌شود تا نوع شانس اخلاقی‌ای(شانس نتیجه) که او مطرح کرده است. از میان این اعتراضات، ابتدا نقد نیگل بر ویلیامز را مطرح می‌کنیم.

نیگل منتقد ویلیامز اما موافق با دیدگاه شانس اخلاقی است. هرچند ویلیامز اولین کسی است که به طور جدّی و مدون این دیدگاه را مطرح کرد، اما در ارائه آن چندان توفیقی نیافت و نیگل بود که توانست آن را به خوبی بپروراند. نیگل برآن است که ویلیامز مثالی را توصیف می‌کند که هیچ چیزی در باب قضاوت اخلاقی مطرح نمی‌کند. ممکن است استعداد گوگین موضوع شانس باشد، اما بر طبق نظر ویلیامز در مرحله تأمل و تصمیم‌گیری نمی‌تواند ضمانت کند که ترک خانواده‌اش به لحاظ اخلاقی درست است. نتیجه خوب تنها می‌تواند از ایجاد بالاترین حدّ پشیمانی در گوگین جلوگیری کند چون موفقیت نقش کلیدی در زندگی او دارد.این را به سختی می‌توان قضاوت نامید تا چه رسد به قضاوت اخلاقی. به نظر ویلیامز حتی موفقیت نیز سبب درستی عمل گوگین و توجیه او برای همه نمی‌شود. از نظر نیگل، اگر ما با موفقیت گوگین خوشحالیم که گوگین خانوده‌اش را ترک کرد، ویلیامز می‌گوید این دلیل آن است که ما همیشه برتری را به ارزش‌های اخلاقی نمی‌دهیم(Nagel, 1976:137).

به نظر نیگل، ویلیامز نتیجه خود را در پاراگراف آخر مقاله‌اش بد توصیف می‌کند:«او [ویلیامز]استدلال نکرد که دیدگاه اخلاقی یک فاعل درباره زندگی‌اش می‌تواند به شانس وابسته باشد بلکه استدلال کرد که بالاترین حدّ پشیمانی مصون از شانس نیست چون لازم نیست

اخلاقی باشد.»(Ibid) (یعنی ما در زندگی انسانها می‌بینیم لزوما اینطور نیست که یک فاعل به خاطر انجام دادن یک عمل اخلاقی، دچار پشیمانی بسیار زیاد شود)

به اعتقاد نیگل حتی اگر مثال گوگینِ ویلیامز به درستی شانس اخلاقی را بیان کند، همانطور که خود ویلیامز نیز آگاه است می‌تواند تنها تعداد محدودی از موارد را در بر گیرد و جامع همه موارد نمی‌باشد(Nagel, 1976:137-138; Nagel, 1993).

نیگل بعد از بیان چهار نوع شانس، مثال‌های ویلیامز را در ذیل شانس نتیجه قرار می‌دهد و به نقد جزئی‌تر آن‌ها می‌پردازد. او در مورد راننده کامیون می‌گوید: «...، اگر راننده کاملاً بی‌تقصیر است، درباره نقش خود در آن حادثه وحشت‌زده است و احساس ترس دارد، اما خودش را سرزنش نمی‌کند. بنابراین این مثال ویلیامز که آن را پشیمانی فاعل می‌نامد نمی‌تواند نمونه‌ای از شانس بد اخلاقی باشد.»(Nagel, 1993). او ادامه می‌دهد اگر راننده حتی به میزان کمی غفلت کرده (مثلاً، اخیراً در بررسی کردن ترمزهایش کوتاهی کرده باشد) و در اثر آن سبب مرگ کودک شده باشد، علاوه بر وحشت‌زدگی، خودش را سرزنش نیز می‌کند. آنچه که این مثال را نمونه‌ای از شانس اخلاقی می‌سازد این است که اگر این غفلت او منجر به قتل کودک یا هر حادثه بد دیگر نشده بود، او خودش را صرفاً به خاطر غفلت بسیار اندکش سرزنش می‌کرد نه بروز حادثه‌ای فاجعه‌انگیز ناشی از غفلتش. حتی دیگران نیز راننده غافلی که منجر به قتل شده را بیشتر از راننده غافلی که مرتکب هیچ خطایی نشده است سرزنش می‌کنند. غفلت در هر دو مورد یکسان است و هر دو راننده در دویدن کودک در مسیر کامیون کنترلی ندارند. بنابراین تنها می‌تواند دخالت شانس خوب یا بد راننده باشد که کودکی در مسیر او ظاهر شده یا نشده است و این عاملی که تحت کنترل فاعلان نبوده در ارزیابی اخلاقی آنان بسیار اثر گذاشته است (Nagel, 1976:141).

نیگل مثال گوگین را در شانس نتیجه نمونه‌ای از موقعیت‌هایی می‌داند که فاعل با تردید تصمیم‌گیری می‌کند، اما باز آن را نمونه درستی از این نوع شانس نمی‌داند. او بر آن است که احساس بالاترین پشیمانی یا عدم آن یک موضوع جداست و هیچ چیزی درباره تأثیر واقعی نتایج در مقصر دانستن فاعل یا عدم آن ندارد(Nagel, 1976: 142)[۶].

آسناسولیس(Athanassoulis) نیز مثال گوگین را مورد نقد قرار می‌دهد و مطرح می‌کند که موفقیت یا شکست نیست که پروژه را توجیه می‌کند. زیرا معقولانه و طبیعی است که پروژه فرد یا شکست می‌خورد و یا با موفقیت به پایان می‌رسد. تصمیم گوگین باید در زمینه‌های

مستدل بودن انگیزه و نتایج آن بررسی شود. بنابراین به نظر می‌رسد، اگر چه مثال گوگین می‌تواند عناصری را در بربگیرد که تحت تاثیر شانس هستند، اما این عناصر در ارزیابی اخلاقی تصمیم عامل چندان قابل توجه نیستند و نمونه واقعی از شانس اخلاقی نمی‌باشد (Athanassoulis, 2005:11).

دونکن پریچارد به گونه‌ای دیگر ویلیامز را نقد می‌کند. به باور او شانس اخلاقی ویلیامز مأخوذ از شانس معرفتی است. در واقع، او بیشتر از آنکه نشان دهد شانس، موقعیت اخلاقی اعمال ما را تهدید می‌کند تأثیر شانس بر موقعیت معرفتی ما را در زمینه نتایج اعمالمان ظاهر می‌سازد. به علاوه، ویلیامز مطرح می‌کند موفقیت گوگین نمی‌تواند عمل او را برای دیگران توجیه و آنرا از موقعیت اخلاقی مثبت برخوردار کند. پس، هیچ دلیل روشنی بر این تفکر وجود ندارد که حضور شانس می‌تواند بر موقعیت اخلاقی اعمال فرد اثر بگذارد. بنابراین مثال او نمونه-ای از شانس اخلاقی نمی‌باشد(Pritchard, 2006:10-12).

پریچارد ادامه می‌دهد که شانس معرفتی مورد بحث ویلیامز این نیست که در اثر شانس، فاعل براساس باورهای درست، تصمیم به عملی گرفته است (چنانکه از نام شانس معرفتی فهمیده می‌شود)بلکه منظور او از شانس معرفتی این است که در اثر شانـس، فاعل قبل از وقوع نتیجه عملش تنها با تأمل خود می‌داند چه رخ می‌دهد. بنابراین بهتر اسـت اسم این نوع شانـس را «شانس تفکری»(reflective luck) بگذاریم(Ibid,:15-16). پس ویلیامز نه تنها در تمایز بین شانس اخلاقی و شانس معرفتی بلکه در بیان درست شانس معرفتی نیز توفیقی نیافته است(Ibid: 19).

آندریو لیتوس در مقاله‌ای به نام «شانس اخلاقی» بیان می‌کند که استدلال ویلیامز واقعاً نامؤثر است. چرا ارزش اخلاقی باید متعالی باشد چرا نمی‌تواند فقط یک ارزش مهم باشد؟ به علاوه، چرا تقدیر از گوگین به منزله گمراه شدن است؟ شاید قدرانی ما هیچ ملاک و معیاری در سنجش خوب بودن عمل گوگین نباشد. اما مشکل مهمتر این است که ویلیامز ادعا می‌کند یک توجیه عقلانی برای یک تصمیم خاص باید بعد از رخ دادن نتیجه صورت پذیرد. این مسأله باب ورود شانس به این توجیه را باز می‌کند. لیتوس مطرح می‌کند اگر ما این ادعا را نپذیریم ویلیامز هیچ دلیلی بر اثبات آن به ما نمی‌دهد و ما می‌توانیم از تصور تضاد بین اخلاقیات و عقلانیت دست بکشیم (Latus, 2001).

شهود معمول درباره توجیه این است که اگر ما می‌خواهیم بدانیم تصمیم گوگین بر ترک خانواده‌اش، عقلانی است باید اطلاعات گوگین در زمان تصمیم‌گیری‌اش را مورد بررسی قرار دهیم نه ماهیت نتیجه. مانند: چه چیزی دلالت می‌کند براینکه گوگین توانایی و قابلیت یک نقاش بزرگ شدن را داراست؟ آیا او دلیلی دارد بر اینکه دریاهای جنوبی می‌توانند او را در رسیدن به هدفش کمک کنند؟ و غیره. همچنین در ارزیابی موقعیت اخلاقی تصمیم گوگین به اطلاعات او در زمان تصمیم‌گیری توجه می‌شود نه نتیجه عمل. هر چند این تصویر استاندارد از توجیه «درون‌گراست» و بیشتر فلاسفه حاضر، به آن توجهی ندارند اما حتی آنچه برای برون‌گرایان نیز اهمیت دارد این نیست که حتماً امور چگونه محقق می‌شوند بلکه این است که احتمالاً امور چگونه رخ می‌دهند.

لیتوس ادامه می‌دهد ویلیامز با این توجیه شهودی و استاندارد ما مخالف است و مفهوم پشیمانی فاعل را مطرح می‌کند. راننده کامیون بدون آنکه در دویدن کودک مقصر باشد خود را مسئول می‌داند و میل به جبران‌دارد.از نظر ویلیامز، پشیمانی فاعل عقلانی نیست و باید خود را متذکرشود که هر آنچه در توان داشت انجام داد تا از وقوع حادثه جلوگیری کند.

در پاسخ، لیتوس بر آن است که برای چنین راننده‌ای اعتقاد به اینکه او هر کاری که می-توانسته، انجام داده است عقلانی نیست بلکه عقلانی است که تردید کند در اینکه آیا واقعاً هیچ کار دیگری نمی‌توانست انجام دهد. اگر کمی دقت بیشتری کرده بود، نزدیکتر به مرکز جاده رانندگی می‌کرد و یا ...، نتیجه بهتری حاصل نمی‌شد؟ در چنین مواردی پشیمانی فاعل به دلیل عدم اطمینان از این است که «هر چیزی که می‌توانست انجام‌داد». اینگونه موارد نشان دهنده وجود یک عنصر پیشینی در توجیه عقلانی نمی‌باشند اما چون پیشینی نیستند دلیل بر تأثیر شانس در توجیه نیز(چنانکه ویلیامز مطرح می‌کند) نمی‌باشند(Ibid).

به هر حال به نظر می‌رسد اظهارات ویلیامز ابهاماتی دارد و دفاعیات او نیز از ضعف‌های مثال‌هایش نمی‌کاهد اما چون مبنای کار تامس نیگل قرار می‌گیرد که بسیار ماهرانه‌تر از او در این موضوع ظاهر می‌شود پرداختن به آن را ضروری می‌سازد. به علاوه، جای تأمل است که در دنیایی که همه امور آن به دست کنترل و اراده انسان نیست چگونه و در چه زمان و موقعیتی می‌توان او را در قبال ویژگی‌های درونی و اعمالش به حق مؤاخذه کرد. پس حتی با وجود توانا بودن بر تکذیب آنچه نیگل و ویلیامز به دنبال اثبات آن بودند نباید از اهمیت سؤال و شبهه‌ای که آن‌ها به آن اشاره کرده‌اند غافل شویم.

پی‌نوشت‌ها

۱. بنابراین در این مقاله، هر جا یکی از این عناوین را نام می‌بریم مطلب در مورد بقیه عناوین نیز صادق است.

۲. البته در ضمن مقاله اش به دو مورد از انواع شانسی که تامس نیگل بعدا مطرح می کند توجه کرده است:۱- شانس سازنده، که تصریح می کند مقاله او درباره این نوع شانس نیست.۲-شانس نتیجه که طبق تقسیم بندی نیگل به نظر می‌رسد هدف مقاله او تبیین این نوع شانس بوده است بدون اینکه عنوان این نوع شانس را به کابرده باشد..

۳. مایکل زیمرمن در این زمینه می‌نویسد ما باید بین «سرزنش برای چیزهای بیشتر» و «بیشتر سرزنش شدن» تفاوت‌بگذاریم. قاتلانی که قصد کشتن دارند و برای هدف خود تلاش نیز کرده‌اند در صورت موفقیت یا عدم آن، در قبال قصد و تلاش نادرست خود به یک اندازه سرزنش‌می‌شوند اما اگر این قصد و تلاش آن‌ها منجر به قتل نیز بشود علاوه برآن سرزنش قبلی، برای قتل نیز ملامت‌می‌شوند. یعنی برای خطای بیشتر، بیشتر محکوم می-شوند نه اینکه برای خطای یکسان، بیشتر سرزنش‌شوند.(ر.ک: J.Zimmerman, 2001:1489; J.Zimmerman, 1993:227)

٤. ویلیامز در اینجا پشیمانی فاعل را از نوع «remorse» می‌داند که بیانگر تأسف فاعل نسبت به اعمال گذشته خود و پشیمانی از آن‌هاست نه تأسف یک فرد نسبت به یک اتفاق خارجی که هیچ نقشی درآن نداشته است.

۵. البته ویلیامز می‌گوید شاید در فعالیت‌های روزمره و معمولی بتوان توجیه عمل را به مراحل قبل از نتیجه مربوط دانست، اما همیشه و در موارد خاصی مثل گوگین این مطلب نمی‌تواند صادق باشد.

٦. ارسطو بیاناتی دارد که براساس آن می‌توان گفت مثال‌های خود نیگل نیز در شانس اخلاقی نتیجه، نمونه درستی از این نوع شانس نمی‌باشد. آسناسولیس نیز در کتاب خود به این مطلب پرداخته است(ر.ک:ارسطو،۱۳۷۷: ۸۳-۷۹؛ Athanassoulis, 2005:56-58)

منابع

- ارسطو (۱۳۷۷)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی، تهران: انتشارات طرح نو،
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰)، *تاریخ فلسفه از دکارت تا لایب‌نیتس*، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران، انتشارات سروش و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، جلد چهارم.

- Beach, Patrick, (2012), "Moral Luck", http://surface.syt.edu/phi-etd/68/, available at: 08/02/2013.
- Burns, Stuart, (2014), "Moral Judgement", http//.www3.sympatico.ca/saburns/pgo402.htm, available at: 22/08/2014
- Andre, Judith, (1983), "Nagel, Williams, and Moral Luck",http.//www.jstor.org, available at:23/11/2012, pp.202-207
- Athanassoulis, Nafiska, (2005), *Mortality, Moral Luck and Responsibility*, United States, Palgrave macmillon.
- Driver, Julia, (2012),"*Luck and Fortune in Moral Evaluation*",https://pages.wustl.edu/files/pages/imce/jdriver/j_Blaauw_ch8%2520TCA.pdf, available at: 23/11/2013.
- Enoch, David and Marmor, Andrei, (2003), "*The Case against Moral Luck*", http://weblaw.USC.edu/centers/class/classworkshops/USCLegal-studies-working-papers/documents/o, available at: 09/02/2013.
- Eshleman, Andrew, (2009), "Moral Responsibility", *in Standford Encyclopedia of Philosophy*, http://plato. StandEdu/entries/moral-responsibility/, available at: 5/11/2009
- Mertz Hsieh, Diana, (2007), "*Moral Responsibility and Moral Luck*", http//:www.philosophy in action.com/docs/mml-pdfs, available at: 16/11/2012
- Jacobs, Janathan, (2002), *Dimension of moral theory an introduction to metaethics and moral psychology*, first published, Blackwell publishers Ltd, a Blackwell publishing company.
- J. Moya, Carlos, (2006), *Moral Responsibility, the ways of skepticism***,** first published, London and New York, Routledge,
- J. Zimmeman, Michael, (2001),"Responsibility**",** *in* C. Bcker and B. Becker(Ed), Lawrence. *Encyclopedia of Ethics*, NewYork: Routledge, pp.1486-1491.
- ----------,(1993), "Luck and Moral Responsibility", In Statman (Ed). Daniel, *Moral Luck*, published by State University of New York Press, pp.217-233.
- Kane, Robert, (2007),"**L**ibertarianism**",** in sosa (Ed), Ernest, *Four views on Free will*, USA: Blackwell, First Published.
- K.Nelkin, Dana, (2013), "Moral Luck","in *Standford Encyclopedia of Philosophy*, http://plato. StandEdu/entries/moral luck/, available at: 03/07/2013.
- Latus, Andrew, (2001), "Moral Luck", in *Internet Encyclopedia of Philosophy*, www.iep.utm-edu/moral luck/, available at: 6/15/2011.

- Nagel, Thomas, (1976), "Moral Luck", In *proceedings of the Aristotelian Society*, Supplementary Volumes, Vol. 50, http.//www.jstor.org/stable/4106826, pp.137-151, available at:13/03/2013.
- ----------,(1993),"MoralLuck", ty/remeson/coarses/NAGELMoral Luck. pdf, available at: 16/11/2012.
- Pritchard, Duncan, (2006), "Moral and Epistemic Luck", Published by Blackwell Publishing Ltd, available at: 05/02/2013.
- Rosell, Sergi, (2007), "*Is the Case against Moral Luck Seccessful?*" http://www.uv.es/srosell/Is%2520the2520Case%2520Against%2520Moral%2520Luck%2520Successful.pdf, available at: 26/12/2013.
- Speaks, Jeff, (2009), "*Moral Luck*",http.//www3.nd.edu/-jspeaks/courses/2008-9/43503/-LECTURES/moral-luck-pdf, available at: 12/26/2012.
- Statman, Daniel, (1993), "Introduction", in Statman (Ed). Daniel, *Moral Luck*, published by State University of New York Press, pp.5-34.
- Wallace, R. Jay, (1996), *Responsibility and the Moral Sentiments*, England, Massachusetts London, Harvard University press Cambridge
- Williams, Bernard, (1976), "Moral Luck", *proceedings of the Aristotelian Society*, Supplementary Volumes, Vol. 50, http.//www.jstor.org/stable/4106826, pp. 115-135, available at:13/03/2013.
- ----------, (1982), *Moral Luck*, first published, Cambridge University Press,
- ---------- (a). (1993) "Moral Luck", in Statman (Ed), Daniel, *Moral Luck*, published by State University of New York Press, pp.35-54.
- ---------- (b).(1993) "Postscript", in Statman (Ed), Daniel, *Moral Luck*, published by State University of New York Press, pp. 251-258
- ----------, (2006) *Ethics and The Limits of Philosophy*, first published, London and New York, Routledge.